

نُودشامِ مرا بی تو امیدِ سحری

چه کنم چونکه به غیر از تو ندارم قمری

خونِ دِلها که خورم از غمِ فرقتِ شب و روز

ای درِیغا که ندارد به وصالِ ثمری

شده آواره دلم در کذرِ خاطره ها

شوقِ تکرارِ تو شد باعثِ این در به دری

خواهم از خواب که در دیده من رخنه کند

نُود چونکه به دیدارِ تو راهِ دگری

بی تو افسوس که غم هم قدم ثانیه هست

سرد و آهسته شود عمرِ گریزانِ سپری

دارد این شبنمه دل، حسرتِ آغوشِ تو را

برسانِ باد ز بویِش به مشامِ خبری

آنقدر سوخت ز بهرت دلِ دیوانه چو شمع

زان فروزنده دگر نیست به جز چشمِ تری

سراینده: ماندانا خضرای